

شاهنامه و ایران

جستاری درباره حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

میثم موسوی

کتاب شاهنامه مثنوی ای حماسی است که گویی مهم‌ترین سند عظمت زبان فارسی محسوب می‌شود. از این منظومه چهل و هشت هزار بیتی [یا پنجاه هزار و اندی بیتی برخی از چاپ‌ها] تصحیح‌های متعددی چون چاپ مسکو، لندن، هند، فریدون جنیدی و جلال خالقی مطلق صورت گرفته است. یکی از عیب‌های شاهنامه چاپ مسکو ابیات الحاقی متعدّد آن است. چنان‌که در تصحیح فریدون جنیدی از شاهنامه بسیاری از ابیات فردوسی پذیرفته نشده و شاه‌بیتی مثل: «توانا بود هر که دانا بود / ز دانش دل پیر برنا بود» نیز از اشعار الحاقی شمرده شده است. از این رو برخی بر این شیوه جنیدی اعتراض کرده و کار وی را غیرعلمی و عملی صرفاً ذوقی خوانده‌اند. لذا شاید بتوان بهترین تصحیح صورت‌گرفته از این شاهکار جهانی را متعلق به دکتر جلال خالقی مطلق دانست. تصحیحی که به تصدیق اهل نظر دقیق‌ترین و علمی‌ترین کاری است که تاکنون انجام شده است. دکتر ریاحی در کتاب خواندنی «فردوسی» می‌نویسد: مصحح دانشمند دکتر خالقی، همه عمر خود را وقف این حماسه ملی کرده و با جست‌وجو در کتابخانه‌های عالم، 45 نسخه از کهن‌ترین و معتبرترین نسخه‌های شناخته‌شده را برای خود گرد آورده است که دو نسخه فلورانس «نسخه اول 614 هجری» و نسخه موزه بریتانیا «نسخه دوم 675 هجری» اساس کار وی در این تصحیح است. به عنوان نمونه بیت مشهور: میازار موری که دانه کش است / که جان دارد و جان شیرین خوش است که در بوستان سعدی نیز آمده است، خالقی مطلق شکل اصیل آن را در کهن‌ترین دست‌نویس‌ها چنین یافته است: «مکش مورکی را که روزی کش است / که او نیز جان دارد و جان خوش است» تردیدی نیست که صورت معروف بیت امروز در مذاق ما دلنشین‌تر است. موسیقی گوش‌نوازتری دارد. به همین دلیل هم کاتبان باذوق متأخر در شعر فردوسی دخل و تصرف کرده‌اند. اما چه می‌توان کرد؟ به گواهی کهن‌ترین دست‌نویس‌ها فردوسی «مکش مورکی» گفته است و ما حق نداریم ذوق امروزی خود را

بر گفته هزار سال پیش فردوسی تحمیل کنیم. فریدون جنیدی نیز در «پیشگفتاری بر ویرایش شاهنامه فردوسی» می‌آورد: کار استاد خالقی مطلق [که سیوشش سال به طول انجامیده است] ارزنده‌ترین کاری است که تاکنون در زمینه شناخت شاهنامه به انجام رسیده است.

وطن‌پرستی فردوسی

فردوسی بر وطن‌پرستی اصرار داشته: «دریغست ایران که ویران شود / کنام پلنگان و شیران شود / همه سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که گیتی به دشمن دهیم» به تمجید موبدان و بسیاری از پادشاهان مبادرت ورزیده و این‌گونه به ستایش سلطان محمود غزنوی می‌پردازد: «جهان آفرین تا جهان آفرید / چُنو شهریاری نیامد پدید / چو کودک لب از شیر مادر بشست / ز گهواره محمود گوید نخست / به ایران همه خوبی از داد اوست / کجا هست مردم، همه یاد اوست»

این شاعر بزرگ و حماسه‌سرای ایرانی به‌طور مکرر در شاهنامه از واژه هیون و هیونی [شتر و شتر بزرگ و شتر تندرو] استفاده کرده، به رسم سر بریدن ایرانیان در جنگ اشاره نموده و از زبان رستم این‌چنین به نکوهش زنان می‌پردازد: «کسی کو بود مهتر انجمن / کفن بهتر او را ز فرمان زن / سیاوش ز گفتار زن شد به باد / خجسته زنی کو ز مادر نژاد» فردوسی از دروغ گفتن رستم به سهراب در جهت غلبه کردن و فریب دادن او در جنگ سخن گفته و در اعتراض به فیلسوف و عدم ایمان او می‌آورد: «ایا فلسفه‌دانِ بسیار گوی / بپویم به راهی که گفتمی میوی / سخن هر چه با هست توحید نیست / به ناگفتن و گفتنِ او یکیست»

تشیع فردوسی

با آنکه فردوسی را ستایش‌کننده و حافظ اندیشه‌های ایران باستان خوانده‌اند، از او به عنوان یکی از معدود شاعران بلندآوازه‌ای نیز یاد کرده‌اند که به مذهب تشیع گرویده است. چنان‌که دکتر محمد امین ریاحی می‌نویسد: فردوسی مسلمان‌پاک‌اعتقاد و دوستدار خاندان رسول اکرم است. نفرت او از تازیان هم منافاتی با مسلمان‌پنداری ندارد و همه محققان قبول دارند که فردوسی شیعه بوده است. آنچه محل بحث است این است که متمایل به کدامیک از فرق شیعه بوده است. نظامی عروضی در «چهار مقاله» فردوسی را «رافضی» و شیعه معتزلی خوانده است. محیط طباطبایی او را شیعه زیدی مذهب، زریاب خویی وی را شیعه متمایل به اسماعیلیان و دکتر احمد مهدوی دامغانی از ایشان به عنوان یک شیعه دوازده امامی یاد کرده و می‌آورد: «تصریحات بلیغه متعدّد و قرائن و امارات مکررّی که در کتاب مستطاب شاهنامه موجود است برای هیچ پژوهنده منصف و مطلع و معتقد به هر دین و مذهبی

تردیدی در اینکه حضرت فردوسی شیعه امامی است باقی نمی‌گذارد.»
دکتر عبدالحسین زرین‌کوب نیز در کتاب «با کاروان حله» فردوسی را معتقد و محب^۱ اولاد

علی (ع) دانسته و در «نامورنامه» اذعان می‌کند که فردوسی دوستدار و خاکبаш علی و خاندان او بود. حسن تقی‌زاده در مقاله زمان زردشت از کتاب «بیست مقاله» زردشتی بودن فردوسی را خیالات نادرست تصوّر کرده و اذعان می‌کند: فردوسی نه تنها مسلم حقیقی و بی‌ریا بوده بلکه حتی شعوبی هم نبوده اگرچه شاید ضد^۲ شعوبی هم نبوده است و شیعه متعصب^۳ به معنی امروزه یعنی طعن‌کننده در خلفای راشدین نبوده است و مجتبی مینوی هم بر آن است که تصریح تذکره‌نویسان و ابیات فردوسی در شاهنامه صراحت بر شیعه بودن او دارد. دکتر ابوالفضل خطیبی (خطیبی، 1396: 288) و دکتر سجاد آیدنلو هم فردوسی را شیعه خوانده‌اند و آیدنلو معتقد است بیت مشهور: «برین زادم و هم برین بگذرم / چنان دان که خاک پی حیدرم» که در اصالت آن هیچ تردیدی نیست و به شکل آشکار و با قطعیت گرایش مذهبی فردوسی را نشان می‌دهد، مهم‌ترین دلیل بر شیعه بودن فردوسی است: «محمد بدو اندرون با علی / همان اهل بیت نبی و وصی / اگر چشم داری به دیگر سرای / به نزد نبی و وصی گیر جای / گرت زین بداید گناه من ست چنان ست و این دین و راه من ست / برین زادم و هم برین بگذرم / چنان دان که خاک پی حیدرم» دکتر جلال خالقی مطلق هم ضمن شیعه خواندن فردوسی و تایید ابیات فوق، بیت‌های ستایش‌شده از خلفای راشدین را الحاقی دانسته و در کتاب «گل رنج‌های کهن» می‌نویسد: فردوسی در واقع عملاً گفته است که هر کس به کشتی مذاهب دیگر درآید کشتی او غرق خواهد شد و روی بهشت و رستگاری را نخواهد دید. چگونه ممکن است که یک نفر شیعی‌مذهب که با این حرارت از مذهب خود سخن می‌گوید و کشتی مذاهب دیگر را غرق شده می‌گیرد، پیش از آن بگوید: «مُر کرد اسلام را آشکار. اما در این میان برخی مانند ابراهیم گلستان گفته‌های فردوسی در شاهنامه را یکی ندانسته و بعضی چون دکتر محمد معین و دکتر ذبیح‌الله صفا اسلام فردوسی را به نوعی اسلام مصلحت‌اندیشانه و در حاشیه پنداشته‌اند و معتقدند که فردوسی با آنکه خود را مسلمان خوانده است، در حقیقت یک زرتشتی عاشق ایران باستان است. گلستان در «نامه به سیمین» فردوسی را شاعری دو شخصیتی معرفی می‌کند که از یک طرف می‌گوید: «تفو بر تو ای چرخ گردون تفو» و در همان حال و بلافاصله از مقدس^۴‌های اسلامی به عنوان مقدس^۵‌ترین شمایل‌ها یاد کرده و معتقد به پیامبر(ص) و علی(ع) می‌شود.

فردوسی و آیین زرتشتی

و در فرهنگ علی‌اکبر دهخدا آمده است: فردوسی را برخی از محققان شعوبی دانسته‌اند ولی نمی‌توان این عقیده را محقق و قاطع دانست. وی با وجود اینکه مسلمانی مومن است و همین حقیقت‌جویی یکی از موجبات بی‌اعتنایی درباریان متعصب سلطان محمود نسبت به وی بوده است به اندیشه‌های زردشتی و دین بهی نظر تحسین دارد و به نوشته دکتر معین در کتاب مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی، هر موقع که توانسته است به کیش ایرانی گریز زند از سوز دل و شور باطنی سخن رانده است. استاد معین در کتاب «مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی» بر آن است که فردوسی با اعتقاد تامی که به آیین اسلام داشت، به تمجید از مذهب زردشتی نیز می‌پرداخت و در هر موقع که توانسته به کیش ایرانی گریز زند از سوز دل و شور باطنی سخن رانده است. (معین، 1326؛ 371-384) چنان‌که دکتر ذبیح‌الله صفا، فردوسی را يك شعوبی متعصب معرفی می‌کند که رافضی بودن او نتیجه قطعی شعوبی بودن وی است. چه این مذهب یکی از بهترین و مناسب‌ترین پناهگاه‌های شعوبیه بود و در نهایت شاهرخ مسکوب در کتاب «ارمغان مور» در تجمیع سه نظریه شیعه بودن، زرتشتی بودن یا سرگردان بودن فردوسی می‌نویسد: «فردوسی مسلمانی خراسانی بود و رافضی، دوازده یا هفت امامی! خراسان یکی از کانون‌های بزرگ جنبش اسماعیلیان بود و کسی مانند او چه بسا از اندیشه‌ها و باورهای آنان بی‌خبر نبود ... تصویری که از خدا و آفرینش در شاهنامه آمده به دو سرچشمه و سرآغاز متفاوت باز می‌گردد. از همین رو گذشته دهقانان خراسان قرن چهارم هجری از یئسو به باورهای کهن ایرانی، به اسطوره و دین‌های پیشین ما می‌رسید و از سویی سرچشمه در قرآن داشت ... از این گذشته، مزدیسنا و اسلام - با وجود همه تفاوت‌ها - هر دو به خدایی فراتر از هستی این جهانی، به آفرینش، پیامبر و کتاب آسمانی، گوهر ایزدی انسان، ناپایداری دنیا و روزشمار اعتقاد داشتند و این خواه ناخواه، کار رخنه‌گیرکی در مسلمانی را آسان‌تر می‌کرد.»

آیا فردوسی، عرب‌ستیز بود؟

حال با توجه به آنچه گذشت، باید متذکر شد که هرچه از عرب‌ستیزی فردوسی شنیده می‌شود گویی محلی از اعراب نداشته و فردوسی تنها از برخی اعراب به سبب کشتار و ستمی که به ایرانیان روا داشته‌اند، نفرت دارد. به علاوه اینکه ابیات عرب‌ستیزی موجود در شاهنامه و واژگانی چون سوسمارخوار متعلق به فردوسی نبوده و از ابیات الحاقی شاهنامه شمرده می‌شود. از دیگر شواهد دلالت‌کننده بر این امر، داستان ضحاک است که با آنکه فردوسی او را فردی ستمگر و خونخوار معرفی می‌کند، اما از پدر او «مرداس» به عنوان یکی از پادشاهان عادل و مهربان تازی نام می‌برد: «که مرداس نام گرانمایه

بود / به داد و دهش برترین پایه بود / چو ضحاک بر تخت شد شهریار /
برو سالیان انجمن شد هزار / نهان گشت کردار فرزندگان /
پراگنده شد کام دیوانگان»

واژه‌های عربی در شاهنامه فردوسی

همچنین برخلاف تصور بسیاری از عرب‌ستیزان نباید فراموش کرد که از هشت هزار و اندکی کلمه موجود در شاهنامه، هشت تا ده درصد آن عربی است. چنان‌که دکتر خالقی مطلق در کتاب «سخن‌های دیرینه» اذعان داشته است که فردوسی تقریباً از 640 واژه عربی، در چهل‌وهشت هزار بیت شاهنامه استفاده کرده است. البته این آمار با در نظر نگرفتن چند هزار بیت الحاقی در شاهنامه است و الاً پژوهش‌هایی مبتنی بر 984 یا 706 کلمه عربی نیز به دست آمده است و ناگفته نماند که دقیقی شاعر هم در هزار و پانزده بیت خود در شاهنامه، 50 واژه عربی به کار برده است. محمدعلی جمالزاده نیز با احتساب ابیات الحاقی شاهنامه می‌آورد: «بعضی از هم‌وطنان ما طرفدار پارسی خالص هستند و خیال می‌کنند که اگر کلمات عربی را از زبان فارسی بیرون بریزند خدمتی به زبان مادری خود نموده‌اند. حتی فردوسی هزار سال پیش در شاهنامه جاویدان خود کلمات عربی بسیاری آورده است و با تحقیقات خود من معلوم شد که در شاهنامه 865 کلمه عربی آمده است.»

فردوسی طوسی و محمود غزنوی

بنابر نظر نظامی عروضی، استاد ابوالقاسم فردوسی از ده‌قین طوس بود، از دیهی که آن دیه را «باژ» خوانند و از ناحیت طبران است: «فردوسی در آن دیه شوکتی تمام داشت، چنان‌که بدخل آن ضیاع از امثال خود بی‌نیاز بود و از عقب یک دختر بیش نداشت و شاهنامه به نظم همی کرد. بیست و پنج سال در آن کتاب مشغول شد که آن کتاب تمام کرد، و الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علّیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید. اما خواجه بزرگ منازعان داشت که پیوسته خاک تخلیط در قح چاه او همی انداختند. محمود با آن جماعت تدبیر کرد که فردوسی را چه دهیم؟ گفتند: پنجاه هزار درم و این خود بسیار باشد که او مردی رافضی است و معتزلی مذهب و سلطان محمود مردی متعصب بود، در جمله بیست هزار درم به فردوسی رسید. بغایت رنجور شد و به گرما به رفت و بر آمد، فُقَاعِی بخورد و آن سیم میان حمّامی و فُقَاعِی قِسم فرمود. پس محمود را هجا کرد در دیباچه بی‌تی صد، و بر شهریار خواند و گفت: من این کتاب را از نام محمود به نام تو خواهم کردن. شهریار او را بناخت و نیکویی‌ها فرمود و گفت: یا استاد! دیگر تو مرد شیعی‌ای، محمود خداوندگار من است، تو شاهنامه به نام او رها کن و هجو او به من ده تا بشویم و ترا اندک چیزی بدهم. دیگر روز صد هزار درم فرستاد و گفت: هر بی‌تی

به هزار درم خریدم، آن صد بیت به من ده و با محمود دل خوش کن. فردوسی آن بیت‌ها فرستاد. بفرمود تا بشستند. خواجه سال‌ها بود تا درین بند بود. محمود گفت: که من از آن پشیمان شده‌ام. شصت هزار دینار ابوالقاسم فردوسی را بفرمای. آخر آن کار را چون زر بساخت و اشتر گسیل کرد. از دروازه رودبار اشتر در میشد و جنازه فردوسی به دروازه رزان بیرون همی بردند. در آن حال مذکری بود در طبران، تعصب کرد و گفت: من رها نکنم تا جنازه او در گورستان مسلمانان برند که او را فضا بود و هرچند مردمان بگفتند با آن دانشمند در نگرفت. درون دروازه باغی بود ملک فردوسی، او را در آن باغ دفن کردند.» و اما از جامع‌ترین و روان‌ترین پژوهش‌های صورت‌گرفته درباره فردوسی می‌توان به کتاب ارزشمند «فردوسی» اثر دکتر محمد امین ریاحی اشاره کرد. دکتر ریاحی ضمن بزرگ‌ترین شاعر ایران خواندن فردوسی و تاکید بر این نکته که اگر فردوسی و شاهنامه او نبود، شاید امروز کشوری با ملیت ایران و زبان فارسی وجود نداشت، می‌نویسد: نام کامل فردوسی، ابوالقاسم حسن بن علی طوسی است. او در سال 329 هجری در روستای پاژ (باز طوس) در پانزده کیلومتری شمال شهر مشهد متولد شد. دهقان و دهقان‌زاده بود و دهقان در عصر او به معنای کشاورز نبوده و به ایرانی‌تبار و مالک روستا یا رئیس شهر دهقان گفته می‌شده است.

زبان فردوسی

زبان فردوسی برخلاف سوزنی و انوری و خاقانی و سنایی و مولوی و سعدی آلوده به الفاظ ناپسند و دشنام نشده است و وطن‌پرستی او نیز با ذکر 1740 بار از واژه‌های ایران و ایرانی در شاهنامه کاملاً آشکار است. ابومنصور محمد بن احمد دقیقی طوسی، ناظم ابتدایی شاهنامه [تقریباً هزار بیت] به دست غلامی کشته شد. فردوسی پس از مرگ دقیقی درصدد برآمد شاهنامه منثوری را که گویی همان شاهنامه ابومنصوری است [به علاوه بهره بردن از منابعی دیگر] به دست آورد و آن را نظم کند. شاهنامه را گویی از سن 30 سالگی آغاز نمود و در 25 سال و به اعتباری در 45 سال به پایان برد و در تهذیب و تکمیل آن کوشید. او در سن 65 سالگی به مدت شش سال کوشید شاهنامه را به صورتی باب طبع محمود در آورد که سرانجام در سال 400 هجری در 71 سالگی او آماده شد و هدف وی از این کار، حفظ و تکثیر شاهنامه بود و هم اینکه بنا به معمول عصر به او صله‌ای برسد که در آن سال‌های پیری و تنگدستی آسایشی به زندگی او بخشد.

امام علی(ع) در نظر فردوسی

حضور فردوسی در شهر غزنه و سرودن مثنوی «یوسف و زلیخا» افسانه‌ای بیش نیست. (همان: 146-128) و او سرانجام در سن 76 سالگی در سال

405 هجری در زادگاه خویش وفات یافت و در باغ شخصی خود به خاک سپرده شد. (همان: 142-157) دکتر عبدالحسین زرین‌کوب نیز ضمن آنکه شاهنامه را مهم‌ترین سند عظمت زبان فارسی و روشن‌ترین گواه شکوه فرهنگ و تمدن ایران کهن دانسته و آن را در ردیف عالی‌ترین آثار حماسی جهان قرار می‌دهد، بر آن اعتقاد است که فردوسی در وطن‌دوستی سري پُر شور داشت و از آنها که به ایران گزند رسانیده بودند، نفرت داشت. هرچند دوستدار و خاکبаш علی(ع) و خاندان او بود و علی(ع) برای وی قهرمان رویاها، دلاوری، عدالت، دوستی و پارسایی بود.

زندگی فردوسی

فردوسی تنها يك دختر داشت و پسر او نیز در سنين جواني وفات یافت. در دوران جواني از بهره ملك و مكننت كه داشت از اقران بي‌نیاز بود و روزگاري آسوده می‌گذاشت. در سر شاهنامه رنج برد و اندك اندك، مایه و مكننت خود را از دست داد. از ناچاري درصدد شد پشیمان و نگهدارنده‌ای بجوید. به گمان آنکه شاه غزنين محمود غزنوي كه به شعر دوستي و شاعر پروري آوازه یافته بود قدر کار او را خواهد شناخت، شاهنامه را به نام او کرد و راه غزنين پيش گرفت. اما در دربار غزنه چندان حسن قبول نیافت. شاید بعضي وي را نزد سلطان به بددینی هم متهم کرده بودند. شاعر از این قدر نشناسي محمود برنجید، سلطان را هجو کرد و از بیم وي از غزنين بيرون آمد.

منتقدان فردوسی در زمانه ما

فردوسی که از سوي ملاصدراتي شیرازي، قدوسی خوانده شده با همه عظمت و آوازه‌ای که دارد، از نقد برخي از بزرگان ادبيات ایران از جمله صادق هدایت، نیما یوشیج و احمد شاملو در امان نمانده است. هدایت در داستان «حاجي آقا» می‌نویسد: هزاران نسل بشر باید بیاید و برود تا یکی دو نفر برای تبرئه این قافله گمنام که خوردند و خوابیدند و دزدیدند و جماع کردند و فقط قازورات از خودشان به یادگار گذاشتند به زندگی آنها معنی بدهد. يك فردوسی کافی است که وجود میلیون‌ها از امثال شما را تبرئه بکند و شما خواهی، نخواهی معنی زندگی خودتان را از او می‌گیرید و به او افتخار می‌کنید.

دکتر پرویز ناتل خانلري نیز در فصلي با عنوان من و نیما از کتاب «قافله‌سالار سخن» می‌نویسد: نیما به خودش و کارش اعتقاد کامل داشت. و همه استادان شعر قدیم از عنصری و فردوسی تا سعدي و حافظ را به باد دشنام گرفته و مدعی شده بود که صد عنصری و هزار فردوسی به جوي نمی‌خرد و همه را دزد و بی‌شرف خوانده بود: «دزدند تمام رفتگان و من / بدخواه اساس قید دزدانم / دزدان دگر به پشت آن دزدان / این مشت سخنوران که میدانم / صد عنصری و هزار فردوسی/»

مشتی خر عصر را نمایانم». احمد شاملو در سال 1369 طی سخنرانی جنجال‌برانگیزی در دانشگاه برکلی کالیفرنیا، فردوسی را حامی منافع طبقاتی و ضحاک را فردی منصف و برخاسته از توده مردم معرفی کرده و می‌گوید: پذیرفتن در بست سخن فردوسی به صورت یک آیه منزل، گناه بی‌دقتی ما است نه گناه او که منافع طبقاتی یا معتقدات خودش را در نظر داشته. هر رژیم با بلندگوهای تبلیغاتی‌اش از یک سو فقط آنچه را که خود می‌خواهد یا به سود خود می‌بیند تبلیغ می‌کند و از شاهنامه به عنوان حماسه ملی ایران نام می‌برد حال آنکه در آن از ملت ایران خبری نیست و اگر هست همه جا مفاهیم وطن و ملت را در کلمه شاه متجلی می‌کند. آخر امروز روز فرّ شاهنشاهی چه صیغه‌ای است؟ و تازه به ما چه که فردوسی جز سلطنت مطلقه نمی‌توانسته نظام سیاسی دیگری را بشناسد؟ در ایران اگر شما بر می‌داشتید کتاب یا مقاله یا رساله‌ای تالیف می‌کردید و در آن می‌نوشتید که در شاهنامه فقط ضحاک است که فرّ شاهنشاهی ندارد، پس از توده مردم برخاسته و این آدم حکومتش به خلاف نظر فردوسی حکومت انصاف و خرد بوده و کاوه نامی بر او قیام کرده اما یکی از تخم و ترکه جمشید را به جای او نشانده پس در واقع آنچه به قیام کاوه تعبیر می‌شود کودتایی ضد انقلابی برای بازگرداندن اوضاع به روال استثماری گذشته بود، اگر چوب به آستین‌تان نمی‌کردند، دست‌کم به ما حاصل تبعات شما در این زمینه اجازه انتشار نمی‌دادند و اگر هم به نحوی از دست‌شان در میرفت به هزار وسیله می‌کوبیدن‌تان.» این نظر شاملو که نقدها و هجوهای متعددی را به همراه داشت، گویی وام گرفته‌شده از نظریات علی‌حضور است و شاید بتوان جناب‌حضور را آغازگر این مسیر دانست، چراکه او در سخنرانی خود در دانشگاه شیراز به ضحاک پرداخت و متن سخنان وی در سال 1356 توسط روزنامه کیهان با نام «ضحاک اصلاحگری که از میان مردم برخاست» به چاپ رسید. حضور این سخنان خود را سال‌ها بعد، یعنی در سال 1378 در کتابی با نام «ضحاک» و سپس با شرح و بسط بیشتری در 1388 با عنوان «سرنوشت یک شمن از ضحاک به اودن» منتشر کرد. او بر آن اعتقاد است که اودن که از خدایان اسکاندیناوی است همانندهای بسیاری با ضحاک دارد، لذا ضحاک را باید مانند اودن اسطوره‌ای نیکو و شمنی بزرگ نامید. به علاوه اینکه پایتخت ضحاک خانه سفید یا بیت‌المقدس است و آنجا مرکز جهان و از مظاهر سپندینگی است. به این ترتیب ضحاک از مظاهر قدسی یا سپندینگی بوده است. علی‌حضور، فردوسی را از دهقانان و مالکان دانسته و اذعان می‌کند که مقصود ما از این سخنان این نیست که از فردوسی انتظار داشته باشیم که منافع خود یا ستایش شاه‌خدایان را فراموش کند و امتیازات زندگی طبقاتی را نادیده

بگیرد. هرچند در اینکه شاهنامه در ردیف حماسه‌های بزرگ جهان و آفریده هنرِ فردوسی است تردید نداریم و می‌دانیم همین شاهنامه در بقای زبان و فرهنگ ما موثر بوده است.

زبان فارسی چقدر وام‌دار فردوسی است؟

البته خالی از لطف نیست که در کنار این اقرار پسندیده جناب حصوری متذکر شویم که مجتبی مینوی در سال 1346 طی مقاله‌ای با عنوان «مقام زبان و ادبیات در ملیت» ضمن آنکه بر نقش کلیدی فردوسی در احیا و استحکام زبان فارسی تاکید داشته و او را در راس این مسیر قرار می‌دهد، اما اینکه اگر فردوسی و شاهنامه نبود زبان فارسی هم نبود و ما امروز مانند مردم مصر و عراق و شام به زبان عربی سخن می‌گفتیم و می‌نوشتیم را مبالغه‌آمیز و تا حدودی سست می‌شمرد؛ چرا که معتقد است فردوسی تنها خادم و یگانه فارس این میدان نبوده و این روند زاده اوضاع و احوالی بود که از پیش توسط افرادی مانند ابن مقفع و رودکی و دقیقی وجود داشته و به فردوسی هم ختم نشده است.

علی‌حسوری معتقد است که در منابع مختلفی ضحاک پرچم‌دار جامعه اشتراکی بوده است به شکلی که زمین‌ها را از برگزیدگان گرفته و به توده مردم داده است و حال آنکه فریدون خلاف ضحاک، پرچم‌دار جامعه طبقاتی بوده است. ادعایی که برجسته‌ترین و به اعتبای شاید تنهاترین دلیل آن، استناد به قطعه بسیار کوتاهی از کتاب «آثارالباقیه» است که به‌زعم حصوری، ابوریحان بیرونی محتاطانه پرده از کارهای ضحاک برداشته و نشان داده است که فریدون در برابر ضحاک چه کاره است و بدیهی است ابوریحان نمی‌توانست موضوع را کاملاً روشن بگوید. بی‌شک او را مورد سوال قرار می‌دادند که چرا در کتاب خود چنین مطلب کفرآمیز و حاکی از فساد را گنجانده است: «پادشاهی فریدون و فرمان او به مردم که صاحب اطرافیان و اهل و فرزندان خود بشوند و آنان را کدخدا یا خداوند خانه نامید و به فرمانروایی بر اهل و فرزندان و ملک و امر و نهی در آنها بداشت، پس از آنکه در زمان بیورسپ [ضحاک] بی‌کار مانده بودند و کارهایشان به دست شیطان‌ها و زیردستان افتاده بود و به دفع آنان ناتوان بودند و ناظر اُطروش [ناصرالاطروش] آن رسم را بر افکند و اشتراک زیردستان را با مردم در کدخدایی بازگرداند.» این نظریه علی‌حسوری در آثار و گفتار دکتر مهرداد بهار نیز آمده است، با این تفاوت که مهرداد بهار، فردوسی را مقصّر ندانسته و در کتاب «جستاری چند در فرهنگ ایران» بر آن اعتقاد است که چنین برداشتی به اعصاری دور از زمان فردوسی مربوط بوده است. دکتر مهرداد بهار در مصاحبه با هوشنگ گلشیری بیان می‌کند که در کتاب‌ها و آثارالباقیه اشاره به ضحاک

دیگری شده است و در پاره‌ای از بحث خود درباره مزدک در «جستاری چند در فرهنگ ایران» می‌آورد: «ما مجبوریم در تحلیل اجتماعی داستان ضحاک به هر دو روایت [مردی ستمگر یا مردی عدالتخواه] توجه کنیم و انواع احتمالات را در نظر بگیریم و به‌رغم شخصیت ناپسندی که از او ساخته‌اند، به احتمال انقلابی بودن او هم فکر کنیم. در شاهنامه، ضحاک یک شاه ستمگر [و کشنده انسان‌ها و دهنده مغز آنان به دو مار برآمده در کتف خود] است ولی در بعضی تاریخ‌های فارسی و عربی [منابع روشنی ذکر نمی‌شود] که گاه روایتی غیرشاهنامه‌ای را برای ما به ارث گذاشته‌اند، می‌بینیم که ضحاک می‌آید و خواسته و زن را بین مردم به اشتراک تقسیم می‌کند. در واقع، احتمال قوی هست که داستان ضحاک در هسته خود، بیان‌کننده یک قیام دهقانی در دوره خیلی کهنی در تاریخ ایران باشد... ولی بعداً تاریخ‌نویس‌های اشرافی ایران ضحاک را به صورت یک بیگانه پلیدی در تاریخ ما معرفی می‌کنند.» از نقدهای متعددی که پیرامون سخنان احمد شاملو، علی‌حضوری و مهرداد بهار نگاشته شده است، می‌توان به کتاب بهرام بیضایی با نام «هزار افسان کجاست؟» اشاره کرد. کتابی که قسمتی از آن با عنوان ازدهای شورشی به تفصیل این موضوع را بررسی کرده و به زیبایی به نقد و تبیین آن (هرچند غیرقابل قبول) پرداخته است. چنان‌که دکتر جلیل دوستخواه در نقد سخنان شاملو می‌نویسد: آقای احمد شاملو شما دو سال پس از سخنرانی در دانشگاه برکلی در گفت‌وگو با ماهنامه آدینه در مرداد 1371 دیگر باره به ارزش داوری در مورد شاهنامه پرداخته و بر بنیاد یکی دو بیت افزوده[...]. شما شاهنامه را کتابی معرفی کرده‌اید که گویا توصیفی جز یاوه شرم‌آور برارنده آن نباشد... و بعد هم افزوده‌اید که البته موارد این بدآموزی‌ها یکی دو تا نیست. بگذارید مثالی بزنم تا مساله روشن‌تر بشود. هرگاه شما همین امروز در یک نظرخواهی همگانی از فارسی‌زبانان بپرسید که بیت مشهور: «بسی رنج بردم در این سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی» از کیست؟ بی‌شک نزدیک به همه پاسخ‌دهندگان خواهند گفت که از فردوسی است؛ مگر شک دارید؟ می‌گویم بله شک داریم و چه جور هم! زیرا پژوهش دقیق و روشمند نشان می‌دهد که این بیت با وجود شهرت گسترده‌ای که دارد، به احتمال نزدیک به یقین از فردوسی نیست و سراینده دیگری آن بر نسخه‌ای از شاهنامه افزوده است.

منابع در دفتر روزنامه موجود است.

